

ترجمه:
مهدی عبدالله زاده



اقتباس از رمان مشهور فردریش دورنمات که در تهران هم ۲ بار به چاپ رسیده است. به کارگردانی شون پن. فیلمی سیاه و تلخ و متناسب با حال و هوای رمان‌ها و نمایشنامه‌های دورنمات بزرگ. جک نیکلسون در نقش جری بلاک، پلیس متعهد، سرسخت و نامحنون حدی مخنون درخشان و بی‌همناست. فیلم از فروتن مناسبی برخوردار نشد.

قول

PLEDGE

کارگردان: شون پن / فیلمنامه: ریژی کرومولوفسکی و ماری اولسون کرومولوفسکی بر مبنای رمانی از فردریش دورنمات / بازیگران: جک نیکلسون (جری بلاک)، سام شپارد (رییس پلیس)، آرون اکهارت (کارآگاه)، پاتریشیا کلارکسون (مادر مقتول)، میکی روک، بنیچیو دل تورو (نوبی جی)، هلن میرن (پزشک). مناسب برای سنین بالای ۱۸ سال محصول ۲۰۰۱ آمریکا

آمریکا، ایالات نوادا. زمان حال. جری بلاک کارآگاه پلیس، آخرین روز کاری‌اش را با حضور در یک پارٹی که به افتخار بازنشستگی او ترتیب داده شده، به پایان می‌برد. همکاران جری به عنوان هدیه، یک بلیت دوسره هواپیما به مکزیکو سیتی - جایی که همیشه آرزوی سفر به آنجا و ماهگیری در سواحل زیبایش را داشت - برای او خریده‌اند تا دوران بازنشستگی‌اش را از آنجا شروع کند. اما وقتی در فرودگاه درمی‌یابد جسد یک دختر هشت ساله در ارتفاعات پراز برف پیدا شده، بلافاصله در محل حضور می‌یابد و پس از تنظیم نظر کارشناسی خود، آن را به عنوان خبر به والدین قربانی ارائه می‌دهد. مادر مصیبت‌زده دخترک مقتول ملتسمانه از جری می‌خواهد تا دلیل قتل، چگونگی رخ دادن آن و ماهیت قاتل را روشن سازد. جری پس از روبروشدن با ماهیت تراژیک و تلخ قتل و با مشاهده رنجی که پدر و مادر مقتول می‌برند و همچنین عدم آرامشی که درپس زندگی بازنشستگی احساس می‌کند، قسم می‌خورد که قاتل را به هر ترتیب پیدا کند.

با گذشت تنها چند روز، استان کرولاک، یک افسر جوان پلیس از مجرم سابقه‌دار و ساده‌لوحی که به هنگام فرار از صحنه جنایت دستگیر شده اعتراف می‌گیرد و پرونده بسته می‌شود. اما جری عقیده دارد که قاتل، رها در شهر، در فکر جنایت دیگری است. او در گفتگو با مادر بزرگ مقتول، به اطلاعات تازه‌ای دست می‌یابد که نشان

می‌دهد میان قتل دخترک و دو قتل مشابه که در گذشته رخ داده و پرونده آنها همچنان باز است، ارتباط و شباهت فراوانی وجود دارد. یک نقاشی که توسط دخترک اندکی قبل از مرگ کشیده شده، جری را متقاعد می‌سازد که قاتل هنوز سرپا است و هیكلی درشت دارد. اما وقتی این نظر خود را به ضمیمه مدرک تازه‌اش به همکاران سابق خود ارائه می‌کند، آنها از باز کردن مجدد پرونده خودداری می‌کنند. به نظر آنها اصرار جری صرفاً نوعی مقاومت در برابر پذیرش بازنشستگی است.

جری به روانپزشکی مراجعه می‌کند تا با کمک او نقاشی به جامانده از دخترک را با دقت بیشتری آنالیز کند. او نیز به این نتیجه می‌رسد که قاتل به زودی دست به جنایت تازه‌ای خواهد زد. جری، همچنان پایبند به قولی که داده است، با مطالعه نقشه‌هایی از شهر و بررسی خطوط ترافیکی، یک ایستگاه پمپ‌بنزین را به عنوان بهترین نقطه شهر برای شناسایی و دستگیری قاتل در نظر می‌گیرد. با گذشت مدتی کوتاه جری با یک پیشخدمت به نام لوری که از شوهرش کتک خورده آشنا می‌شود و به او پیشنهاد می‌کند مدتی را در خانه او و در کنار دخترش کریسی بگذراند. حضور لوری ابتدا باعث می‌شود که او در خود انرژی فراوانی احساس کند و به کشیک در پمپ‌بنزین ادامه دهد، اما به تدریج با حضور در کنار کریسی و دوست نوبافته خود لوری، انگیزه‌های وی برای ادامه کار رنگ می‌بازد.

جری از دختر پیشخدمت به عنوان طعمه‌ای برای جذب قاتل استفاده می‌کند. او مطمئن است که قاتل منحرف به دنبال این دختر بچه خواهد آمد. به نظر می‌رسد جری به موفقیت کامل نزدیک شده چون دخترک خبر از ملاقات با یک غول جناب می‌دهد که به او وعده شکلات داده است. جری که بیش از حد به صید قاتل نزدیک شده، هیجان زده محل ملاقات دخترک با مرد قاتل را محاصره می‌کند، اما قاتل نمی‌آید، او این کار را چندبار دیگر انجام می‌دهد، اما قاتل نمی‌آید. جری به مرز جنون نزدیک می‌شود و پلیس و رؤسای پلیس نیز اعتماد خود را به او از دست می‌دهند. سال‌ها می‌گذرد و جری هنوز بر سر پیمان خود است و در پمپ‌بنزین انتظار دستگیری قاتل را می‌کشد، اما از قاتل خبری نیست...

قاپ زنی



SNATCH

کارگردان: گای ریچی / فیلمنامه: گای ریچی / تدوین: جان هریس
بازیگران: بنیچو دل تورو (فرانکی چهار انگشتی)، دنیس فرینا (آوی)، وینی جونز (تونی)، براد پیت (میکس)، ریدشیر بریا (پوریس تیغ تیغی)، جیسون استاتام (ترکیش)، آلن فورد (بریک تاپ)
زمان فیلم: ۱۰۲ دقیقه و ۳۷ ثانیه
مناسب برای سنین بالای ۱۸ سال
محصول ۲۰۰۰ آمریکا و انگلستان.

راند چهارم اولین مسابقه، خود را بازنده کند. اما میکس با وجود این توافق مسابقه را می برد و تمام برنامه های بریک را برهم می زند. گروه ارادل و اوباش بریک، برای ضرب شصت نشان دادن به میکس و مطیع ساختن او مادرش را به قتل می رساند.

از طرفی آوی، رئیس فرانکی تبهکار وارد لندن می شود تا الماسی که او دزدیده است را تحویل بگیرد و برای این کار از شخصی به نام توت تونی برای یافتن فرانکی کمک می گیرد. از طرف دیگر بریک تاپ، وینی، سل و تیرون را تهدید می کند در صورتی که الماس را به او ندهند، هر سه را خواهد کشت. در پی یک درگیری پوریس سردسته این سه نفر کشته می شود، سگی که متعلق به کولی هاست الماس را می بلعد و از پنجره فرار می کند. آوی به سوی سگ شلیک می کند اما گلوله تصادفاً به تونی اصابت می کند و او در دم جان می سپارد. همان شب میکس مبارزه دیگری را می برد و باعث می شود ترکیش و تامی پس از مشاجره ای با بریک تاپ از او جدا شوند. کولی های رفیق میکس در یک حمله غافلگیرکننده بریک و گروهش را قتل عام می کنند. صبح روز بعد، ترکیش و تامی پس از ملاقات با کولی های مهاجر، سگ دزد الماس را پیدا می کنند و صاحب الماس می شوند.

یک دزد سابقه دار به نام «فرانکی چهار انگشتی» الماس درشت و گرانبه ای را در آنتوارپ می دزدد و ترتیب تحویل آن را به رئیس خود، آوی، می دهد. اما در حین این کار در لندن توسط وینی، سل و تیرون، سه نفری که برای یک گانگستر روسی به نام لوریس کار می کنند، مورد ضرب و شتم قرار می گیرد (و کمی بعد کشته می شود). در جای دیگری از شهر، دو نفر برگزارکننده مسابقات غیرمجاز بوکس به نامهای تابی و ترکیش، یک کولی ایرلندی به نام میکس اون پانچ را برای مبارزه در مسابقه ای که از سوی بریک تاپ خطا کار ترتیب داده شده، استخدام می کنند.

بریک تاپ از او می خواهد تا در



دختر شایسته

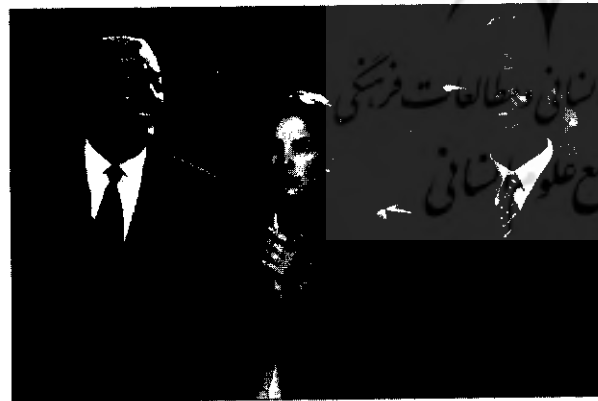
MISS CONGENIALITY

کارگردان: دونالد پتری / فیلمنامه: مارک لارنس، کارین لوکاس و کتی فورد / بازیگران: ساندرا بولاک (گراسی هارت)، بنجامین برات (اریک ماتئو)، کندیس برگن، مایکل کین (ویکتور ملینگ)، هیدر برنز (چریل)، ملیسا دوسوا (گرن)، استیو مونرو (فرانک)
زمان فیلم: ۱۰۵ دقیقه مناسب برای سنین بالای ۱۳ سال. محصول ۲۰۰۰ آمریکا.

زنی به نام امیلی، مأمور شجاع اف. بی. آی. در حال انجام وظیفه جان خود را از دست می دهد. گراسی هارت

دختر او که همواره در آرزوی به دست آوردن شغل مادرش بوده، به هدف خود دست می یابد؛ اما طبیعت پرخاشگر و جسور وی از او انسانی غیرقابل کنترل و نامطمئن ساخته است. تنها کسی که در اف. بی. آی. به تواناییهای او اعتقاد دارد، دوست و همکار سابق مادرش اریک ماتئو است.

چندی بعد یکی از اعضای گروه تروریستی ناشناسی، با نام «همشهری ها» تهدید به بمب گذاری در سالن انتخاب دختر شایسته سال آمریکا می کند. اف. بی. آی. در مقابل این تهدید، بلافاصله در جستجوی یک مأمور زن برمی آید تا به عنوان یک رقیب در جمع کاندیداهای ملکه زیبایی شرکت کند و از آن طریق به اف. بی. آی. در خنثی ساختن نقشه تروریستها کمک کند. یک جستجوی کامپیوتری در فهرست مأموران اف. بی. آی. نشان میدهد که گراسی هارت مناسبترین فرد برای این مأموریت است. گراسی، در رفتار و شیوه زندگی خود شبیه به پسرها است و هراس همیشگی او آن است که روزی به یک دختر عادی تبدیل شود. اف. بی. آی. برای کمک به او از فردی به نام ویکتور ملینگ که یک مشاور و متخصص ارشد زیبایی است استفاده می کند تا گراسی را از «زنی بدون ویژگیهای زنانه» به موجودی که سزاوار لقب دختر شایسته باشد تبدیل کند. پس از این تغییر و تبدیل کامل و بی عیب و نقص، گراسی باید وارد گود رقابت با رقیبان بی رحم خود شود، به درون سازمان برگزارکننده مراسم انتخاب دختر شایسته سال رخنه کند و راه موفقیت تروریستها را ببندد.



تلاش دیگری از سوی ساندرا بولاک برای بازیابی شهرت از دست رفته خود به کارگردانی دونالد پتری که زمانی فیلمساز مطرحی در سطح اروپا بود.



مردی که گریه کرد

THE MAN WHO CRIED

کارگردان: سالی پاتر / فیلمنامه: سالی پاتر / بازیگران: کریستینا ریچی (سوزی)، کیت بلانشت (لولای)، جان تورنور و (داتنه دومینیو)، جانی دپ (سزار)، هری دین استانتون (فلیکس پرلمان)، کلودیا لاندردوک (سوزی جوان).
زمان فیلم: ۹۹ دقیقه و ۴۶ ثانیه، مناسب برای سنین بالای ۱۲ سال. محصول ۲۰۰۰ انگلستان، فرانسه، آمریکا.

اروپا، از اوایل دهه بیست تا اواخر دهه چهل. یک یهودی سردسته هم‌سرایان کنیسه‌ای در روسیه، کشورش را برای پیداکردن کار به قصد آمریکا ترک می‌کند و مادر و دختر جوان خود - فیگل - را در روسیه تنها می‌گذارد. فیگل، پس از آنکه دهکده در جریان یک قوم‌کشی به آتش کشیده می‌شود، مادر بزرگ خود را از دست می‌دهد و برای محافظت از خود مجبور می‌شود به انگلستان برود. در آنجا در خانه‌ای تحت حمایت و پرورش قرار می‌گیرد و نام سوزی برایش انتخاب می‌شود. سوزی پس از مدتی آوازخواندن را در آن خانه فرا می‌گیرد. پس از مدتی، سوزی به امید رفتن به آمریکا، راهی پاریس می‌شود تا روی صحنه مشغول به کار شود. در پاریس با یک زن مهاجر سرزنده و شاداب روسی به نام لولای آشنا می‌شود و هر دو به کار خواندن اپرا روی می‌آورند. سوزی عاشق یک کولی به نام سزار می‌شود و لولای با داتنه که یک خواننده اپرا است رابطه برقرار می‌کند. سوزی با اجتماع کولی‌هایی که مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند هم‌پیمان می‌شود و لولای از زندگی با داتنه که یک فاشیست تمام‌عیار است لذت می‌برد. (لولای و داتنه در سال ۱۹۴۰ به گرمی از ورود اشغالگران آلمانی استقبال می‌کنند).

سوزی با گلدستاین، سرایدار یهودی ساختمان محل سکونت خود دوست می‌شود و به او محبت می‌کند. وقتی آلمانها شروع به شناسایی و جمع‌آوری یهودی‌ها می‌کنند، او و لولای به آمریکا می‌گریزند به هنگام فرار، یک گلوله نوب به کشتی حامل آنها اصابت می‌کند و لولای می‌میرد. سوزی به آمریکا می‌رسد و درصدد یافتن پدرش برمی‌آید. پس از مدتی درمی‌یابد که پدرش در هالیوود آدم بسیار مهمی شده و خانواده جدیدی تشکیل داده است. اما مدتی است که مریض شده و در بیمارستان بستری می‌باشد. پدر به هنگام مرگ ماهیت یهودی خود را کتمان می‌کند، اما در کنار بستر او، سوزی آوازی یهودی را به زبان ییدیش (زبان یهودیان که عمدتاً از آلمانی مشتق شده) و با صدای بلند می‌خواند.

شکلات

CHOCOLAT

کارگردان: لاس هاستروم / فیلمنامه: رابرت نلسون ژاکوبس براساس رمانی از جوان هریس / بازیگران: ژولیت بینوش (ویان)، جانی دپ (راو). جودی دنج، آلفرد مولینا، لنا اولین، کاری آن ماس، سر جان وود، لسلی کارون.
مناسب برای بالای ۱۵ سال. محصول سال ۲۰۰۰ آمریکا.

فرانسه، شهری کوچک و سنتی، زمستان ۱۹۵۹. ویان یک زن غریبه مرمرز به همراه کودک خردسال خود وارد شهر می‌شود. زندگی در این شهر از یک‌صدسال پیش تاکنون هیچ تغییری نکرده است و همه بر طبق سنت ساکنان گذشته‌های دور، روزگار می‌گذرانند.

ویان، در خیابانی بین میدان اصلی شهر و کلیسا، یک مغازه عجیب و غریب شیرینی‌فروشی راه می‌اندازد و با شکلاتهای لذیذ و اشتهاآور خود عقل و هوش از سر مردم شهر می‌رباید. توانایی ویان در برآوردن خواسته‌ها و سلاخی فردی مشتریان و ارائه شیرینی مطلوب به آنها، به تدریج ساکنان شهر را ترغیب می‌کند که روند زندگی کسالت‌آور و یکنواخت خود را کنار بگذارند و خود را به دست وسوسه‌هایشان بسپارند. یک نجیب‌زاده که رهبر خودگمارده شهر نیز هست، از این موضوع که ویان با لطافت خود سبب اغوای مردم شده، آشفته می‌شود و در هراس از ویرانی شهر، در مقابل ویان می‌ایستد تا جلوی ورود آدمها را به مغازه شکلات‌فروشی بگیرد، با این امید که این عمل او را مجبور به ترک شهر کند.

اما در همین حال، جوانی خوش‌سیما و جذاب به نام راو وارد شهر می‌شود و به ویان می‌پیوندد تا به کمک هم آزادی را به شهر هدیه کنند. از آن پس، میان آنهايي که زندگی به روش گذشته را ترجیح می‌دهند و جماعتی که طعم خوش لذت‌های نویافته را چشیده‌اند، رویارویی سنگینی درمی‌گیرد. و عقابت آدمها، عشق و شور نهفته در درون خود را برملا می‌کنند.



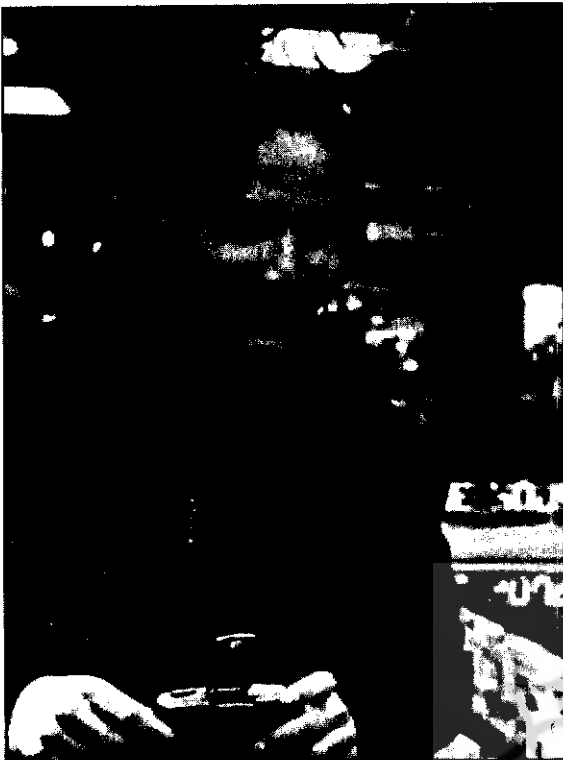
لاسه هاستروم را با فیلم زندگی مثل سگ می‌شناسیم و همینطور فیلمی با نام او که و دنیايش. شکلات یکی از ۵ فیلم مدعی اسکار است. با رنگ و بویی اروپایی و مدحی بر لذات مادی زندگی نقد این فیلم را در پرونده ویژه اسکار بخوانید.

نگهبان

THE WATCHER

کارگردان: جو چاربانیک / فیلمنامه: دیوید البوت، کلی آیزر / بازیگران: جیمز اسپایدر (جونل کمپبل)، ماریسا تومی (پالی)، ارنی هاندسن (آببی)، کریس الیس (لیونتان هالیس)، کیانو ریوز (دیوید آلن گریفین)، جنیفر مک شین (دیانا)
زمان فیلم: ۹۷ دقیقه و ۹ ثانیه مناسب برای سنین بالای ۱۵ سال، محصول ۲۰۰۰ آمریکا

آمریکا. زمان حال. جونل کمپبل مأمور اف. بی. ای. در پی دستگیری قاتلان زنجیره‌ای دچار استرس عصبی حاد می‌شود و از شیکاگو به کالیفرنیا منتقل می‌گردد تا تحت مراقبت‌های پزشکی و معاینات یک روانپزشک به نام پالی قرار گیرد. کمپبل بیشتر از آن جهت دچار عارضه روانی شده که در دستگیری یک قاتل روانی به نام دیوید آلن گریفین که قبل از خفه کردن قربانیان خود آنها را تقیب می‌کرده و پنهانی از آنها عکس می‌گرفته، موفق نبوده است. کمپبل درمی‌یابد که گریفین، وضعیت او را در هر لحظه دنبال می‌کرده و هم‌اکنون در شیکاگو زنها را به قتل می‌رساند. گریفین، عکس قربانیان مورد نظر خود و محدوده زمانی را که طی آن، آنها را به قتل خواهد رساند برای کمپبل می‌فرستد تا به جستجوی وی برآید و از این طریق او را وارد بازی مرگبار خود کند. وقتی کمپبل در تلاش برای جلوگیری از دو قتل دیگر ناموفق می‌ماند، دوباره در بیمارستان بستری می‌شود. اما گریفین، پالی روانپزشک را می‌رباید و در انباری یک آپارتمان، وی را در موقعیت یک تله انفجاری قرار می‌دهد. در مقابل از کمپبل می‌خواهد تا نوعی وابستگی و نیاز دوطرفه بین او و خود را قبول کند و از در مصالحه با او بیرون بیاید. در این میان یک پلیس امدادگر تلاش می‌کند تا بمب تله انفجاری را خنثی کند و به‌طور هم‌زمان،



تریلری
خوش ساخت
با یک تیم
غیظه‌انگیز از
بازیگران.
با فروسی
متوسط

فیلمی دیگر از
زنجیره
پایان‌ناپذیر آثار
وودی آلن، با
چاشنی همان
ظرافت و
هوشمندی خاص
فیلم‌های او

SMALL TIME CROOKS

کارگردان: وودی آلن / فیلمنامه: وودی آلن / بازیگران وودی آلن (ری وینکلر)، تونی دارو (نامی)، هیوگرانت (دیوید)، جرج گریزارد (جرج بلینت)، جان لایتز (بنی)، مایکل راباپورت (دنی)، تریسی اولمان (فرنچی وینکلر)
زمان فیلم: ۹۴ دقیقه و ۴۲ ثانیه، مناسب برای تمام مخاطبان (تماشای فیلم برای کودکان با همراهی والدین)، محصول ۲۰۰۰ آمریکا

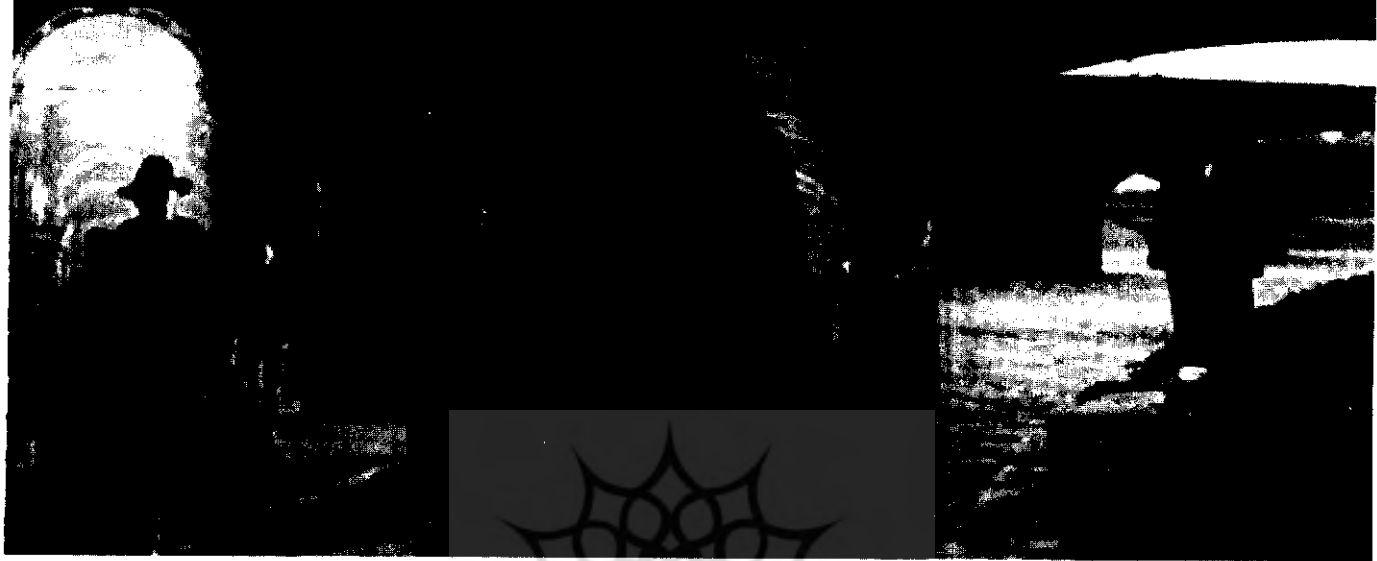
نیوجرسی، زمان حال، ری وینکلر زندانی سابق، طرح سرقت از یک بانک را می‌ریزد و مغازه‌ای را در همسایگی ساختمان بانک اجاره می‌کند تا از آنجا تونلی را به سمت گاوصندوق حفر کند. برای این کار، از میان فهرستی از دوستان سابقه‌دار خود، دنی، تامی و بنی را به عنوان همدستان خود انتخاب می‌کند. فرنچی همسر او نیز به عنوان سرپوش، در طبقه دوم مغازه یک شیرینی‌فروشی راه می‌اندازد. کار و بار شیرینی‌فروشی به سرعت می‌گیرد و فرنچی مجبور می‌شود پسرعمه‌اش، می را به عنوان دستیار خود به کار گیرد. مراحل حفر تونل، با یک پیچ‌اشتباه در مسیر، متوقف می‌شود و ری و فرانچی پس از آن، همه انرژی خود را بر کسب و کار شیرینی‌فروشی متمرکز می‌کنند.

یک سال بعد ماری، فرنچی و رفقای سابقه‌دار از طریق شیرینی‌فروشی حسابی پولدار شده‌اند. فرنچی تصمیم می‌گیرد به عنوان یک «حامی آثار هنری» مطرح شود و به همین منظور یک میهمانی شام برای آشنایان پولدار خود ترتیب می‌دهد. او پس از آنکه به‌طور اتفاقی حرف‌های تحقیرآمیز برخی میهمانان را درباره آپارتمان خود می‌شنود، از یک دلال هنری به نام دیوید خواهش می‌کند تا به او و شوهرش نکاتی را درباره فرهنگ و هنر آموزش دهد. فرنچی هرچه نوکیسه‌تر و پولدارتر می‌شود از روحیات و تفکرات همسر خود که به همراه می‌به جستجوی تسکین و آرامش هستند بیشتر دور می‌شود. دیوید به طمع ثروت فرنچی نقشه‌ای را ترتیب می‌دهد که با سوءاستفاده از این رابطه متوقف شده میان زن و شوهر، یا او ازدواج کند. اما وقتی درمی‌یابد حسابدارهای فرنچی سرمایه شرکت را اختلاس کرده‌اند و عملاً پولی برای او به جا نگذاشته‌اند، رهایش می‌کند. ری تلاش می‌کند تا گردنبندی قیمتی را از زنی که وارث پول هنگفتی شده بزدرد. اما در این کار نیز ناموفق می‌شود. فرنچی و ری با یکدیگر آشتی می‌کنند. فرنچی در پایان اعتراف می‌کند که یک جعبه سیگار خیلی گرانقیمت را که زمانی خود او به‌عنوان هدیه برایش خریده بود، از او دزدیده است!



HANNIBAL

BREAK THE SILENCE



کارگردان: رایدلی اسکات. فیلمنامه: دیوید مامت، استیو زیان.
 بازیگران: آنتونی هاپکینز، جولین مور، ری لیوتا، گری الدمن،
 جیانکارلو جیاتینی، فرانچسکا نری. تهیه کننده: دینودولارتیس...
 محصول سال ۲۰۰۱

فیلم رعب‌آور رایدلی اسکات، ادامه سکوت بره‌ها یک ماه است که
 پرده سینماهای جهان را به آتش کشیده است. وحشت و هیجان
 حاکم بر این فیلم منجر به فروش سرسام‌آور آن شده است.
 در این بخش داستان فیلم را به شکلی مفصل همراه با عکس‌های
 آن مرور می‌کنیم.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جغرافیای انسانی

دینودولارتیس
 تهیه کننده افسانه‌ای
 در حال گفت و گو با
 رایدلی اسکات.



هانیبال لکتر قاتل آدمخوار نابغه که از هشت سال قبل فراری است، در هیئت یک استاد زیاتشناس در فلورانس ایتالیا روزگار می‌گذراند. با نام دکتر فل مردی فرهیخته و درونگرا

میسون ورگر یکی از قربانیان دکتر لکتر که به طرز رقت‌باری و شکلی نیمه انسانی - نیمه نباتی به زندگی خود ادامه می‌دهد، تشنه انتقام‌جویی است و با تکیه بر ثروت افسانه‌ای خود، یک جست‌وجوی بین‌المللی را برای یافتن لکتر سامان می‌دهد. او تصویر و مشخصات لکتر را به سراسر جهان مخایره می‌کند. در فلورانس سربازرس بازی یک پلیس بدنام اما باهوش، باتوجه به مشخصات ارسالی، مطمئن می‌شود که دکتر فل همان هانیبال لکتر مشهور است و او راز مفقودشدن‌های پیاپی برخی از شهروندان فلورانس را درمی‌یابد. بازی با میسون هماهنگ می‌کند و مقدمات دستگیری مخفیانه لکتر و فرستادنش به آمریکا و سپس انتقام سخت میسون را فراهم می‌سازد. بازی مقدمات کار را با استفاده از یک دزد و یک جیب‌بر فلورانس آماده می‌کند، اما نقشه او در برخورد با ذهن شیطانی هانیبال شکست می‌خورد. هانیبال هر سه نفر را می‌کشد و از جسد سربازرس بازی یک اثر هنری خلق می‌کند...

کلاریس استارلینگ همان زن پلیس باهوش که یکبار مواجهه‌ای رو دررو را با هانیبال لکتر تجربه کرده بود، روزگار چندان خوشی ندارد. او در یک مواجهه خیابانی با گروهی دزد و سارق، مجبور به اعمال خشونت می‌شود و یک زن جنایتکار را می‌کشد. و متعاقب آن چند نفر دیگر را نیز به قتل می‌رساند. در جنجال مطبوعات او به‌عنوان پلیسی سنگدل و قاتل معرفی می‌شود و منفصل از خدمت می‌شود. مقام قضایی ایالت، کزندلر از مهمترین مخالفان اوست و تنها حامی او کرافورد که در آستانه بازنشستگی است.

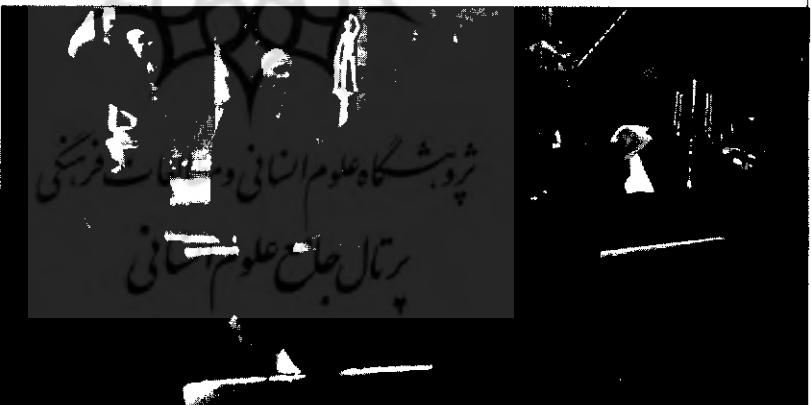
هانیبال کارت‌پستالی برای کلاریس می‌فرستد و به او می‌گوید که احوالاتش را تحت نظر دارد. کلاریس در بازرسی از یک بیمارستان مخروبه متوجه می‌شود که تمام اسناد و لوازم مربوط به هانیبال از طریق بارنی، پرستار سیاهپوست دزدیده شده و به دست میسون رسیده است.



توننی هایکینز در ش هانیبال لکتر و دکتر فل؛ یک زیاتشناس مرموز ایتالیایی.



جاناتکار لو جیانینی (او را در فیلم‌های دهه هفتاد لینا ورتمولر به یاد داریم) در نقش سربازرس بازی؛ یک پلیس ایتالیایی.



بازی سعی می‌کند دکتر فل را به دام بیندازد، اما هانیبال در کمین اوست.



پایان شوم سربازرس بازی. مرگی فجیع و سنگدلانه در انتظار اوست.

هانیبال به‌عنوان قاتل بازی و همکارانش شناخته می‌شود و یک بسیج عمومی برای دستگیری او شروع می‌شود. هانیبال طی نامه‌ای برای میسون ورگر او را تحقیر می‌کند. کلاریس از روی لوازم و اشیاء مورد علاقه هانیبال سعی می‌کند رد او را بیابد.

هانیبال اما در گریز از پلیس و در اقدامی جسورانه راهی دیترویت می‌شود. او به داستان کلاریس علاقمند شده و می‌خواهد یک‌بار دیگر او را بیابد. کرندلر همراه با دوستانش و میسون ورگر نقشه‌ای شیطانی برای اسارت هانیبال طراحی می‌کنند.

آنها می‌دانند هانیبال نسبت به کلاریس حساس است و او را دوست دارد، پس سعی می‌کنند هرچه بیشتر برای کلاریس دردسر درست کنند تا هانیبال خودش را آفتابی کند. آنها کلاریس را طعمه می‌کنند و به مراقبت شدیدی از او می‌پردازند.

هانیبال کلاریس را پیدا می‌کند و از دور مراقب اوست. او از پلکیدن در اطراف کلاریس لذت می‌برد. او در یک بازار مکاره وسیله‌ای برای شکار می‌خرد و به یک جنایت دیگر دست می‌زند.

گماشته‌های میسون ورگر- کارلو، پی‌پرو و توماسو، به نگهداری از گروهی خوک وحشی مشغولند. این خوک‌ها گرسنه نگه داشته شده‌اند تا وقتی هانیبال به چنگ آنها بیافتد او رانکه‌تکه کنند.

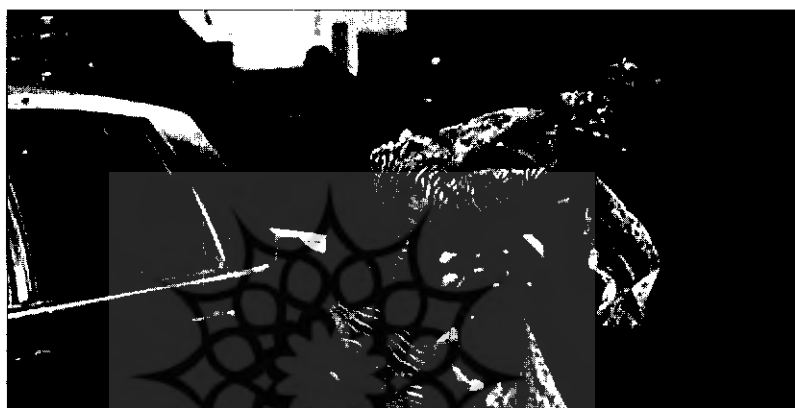
آنها بالاخره رد هانیبال را در اطراف کلاریس پیدا می‌کنند. هانیبال می‌خواهد برای سالروز تولد کلاریس مواجهه نزدیکتری را با او انجام دهد، اما در دام گماشته‌ها می‌افتد و اسیر می‌شود. کلاریس اما از ماجرا خبر ندارد. هانیبال هنگام سرکشی به اتومبیل کلاریس، به دام می‌افتد. او را با شلیک یک گلوله بیهوشی، اسیر می‌کنند.

کلاریس در هنگام بازرسی اتومبیلش به یک بطری مشروب و یک یادداشت تبریک برمی‌خورد. او تازه به ماجرا پی می‌برد...

بساط شکنجه هانیبال در مزرعه شخصی میسون بر پا می‌شود. قرار است او را جلوی خوک‌های وحشی



جولین مور (او را در شب‌های یوکی دیده‌ایم) در نقش کلاریس استارلینگ. به او لقب فرشته مرگ داده‌اند.



زن گانگستر سیاه‌پوست با یک بیچه شیرخوار در بغل. این زن توسط کلاریس به قتل می‌رسد و این آغاز دردسر است.



پل کرندلر مقام قضایی ایالتی، دشمن سرسخت کلاریس، نقش او را ری لیوتا بازی می‌کند. او را پیش از این در فیلم رفقای خوب ساخته مارتین اسکورسیزی دیده‌ایم.

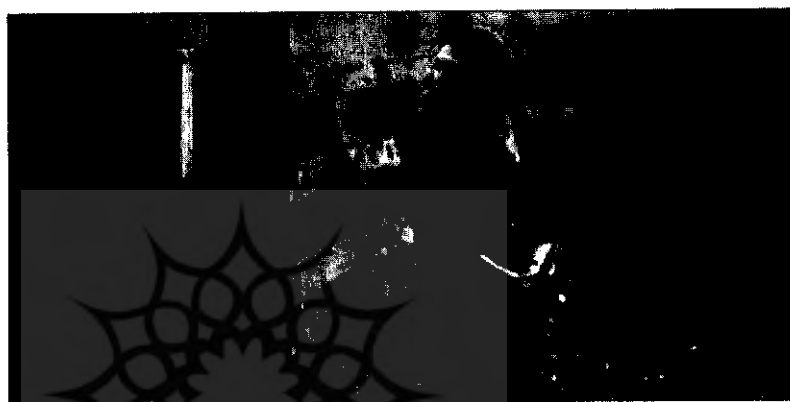


هانیبال، به کلاریس علاقه‌مند است. او خود را به نزدیکترین فاصله ممکن به کلاریس می‌رساند.

کارلو و پی پرو دو
زدوری که توسط
میسون ورگر
تخدا شده اند تا
بیبال را شکار کنند.



کلاریس در حوالی
رعه میسون ورگر
پرسه می زند.



کلاریس، وقتی از
سارت هانیبال آگاه
می شود به نجات او
می ستابد. دلبر به
نات دیو می ستابد.



بدلی اسکات در دو
صحنه متفاوت
بولین مور و آنتونی
پکینز را راهنمایی
می کند.



بیاندازند تا کم تکه تکه شود.

استارلینگ تصمیم می گیرد برای نجات هانیبال از چنگ میسون و تحویل هانیبال به مراجع قانونی شخصاً اقدام کند. او مخفیانه وارد مزرعه می شود و به هنگام شکنجه هانیبال وارد عمل می شود. در یک تیراندازی وحشیانه چندین نفر از افراد میسون کشته می شوند، هانیبال نجات می یابد و کلاریس بر اثر برخورد گلوله های بیپوش کننده از حال می رود. هانیبال کلاریس را از مهلکه نجات می دهد و او را به مخفیگاه خود می برد.

میسون درهم شکسته و نابود شده، به وسیله خواهر منحرفش به قتل می رسد.

هانیبال، مهربانانه از کلاریس مواظبت می کند. او دیوی است که دلبر خود را یافته است. کلاریس در خواب و بیداری روزها و ماه ها را می گذراند. هانیبال با موادمخدر، فرایند روان درمانی کلاریس را به دقت دنبال می کند. کلاریس دیگر زمان را کم کرده است. او در عالم خواب و بیداری و طی القائات هانیبال و در انتقامی موحش، مغز کرندلر را می خورد. کرندلر به وسیله هانیبال شکار شده بود.

اما آینده این زوج عجیب چگونه خواهد بود. این دیو و دلبر مدرن آیا می توانند در کنار هم به زندگی ادامه دهند؟ این سوالی است که صحنه پایانی موحش ترین فیلم تاریخ سینما پاسخ آن را می دهد.

